

نفی امپریالیسم و نفی لنینیسم

همه آن نیروهائی که ارزیابی درستی از مقام امپریالیسم در قرن بیست یکم ندارند، همه آن نیروهائی که قادر نیستند منظره سیاسی جهان را بدرستی تحلیل کنند و تضادهای جهانی در جریان را که خصلت دوران کنونی را بازگو می کنند بشناسند لقمه های چربی برای حلق امپریالیسم هستند. این نیروها نه تنها ماهیت امپریالیسم را "تمدن" و "دموکرات" و "مترقی" جلوه می دهند و از توان مبارزه ضد امپریالیستی می کاهند بلکه بدشمنی با امر استقلال ملی و تساوی حقوق ملل پرداخته و امپریالیسم را خطری برای استقلال ملتها و ممالک به حساب نمی آورند. عملاً بر اساس این تئوری چنین می شود که در جهان کنونی مبارزه ملی و مبارزه برای احقاق حقوق و خواستهای ملل و حق حیات ملت و یا کشوری در میان نیست هر چه هست دعوی دو قطب است: قطب اسلامی و قطب میلیتاریست آمریکائی. منظره ای که آنها ترسیم می کنند منظره مسخ، غیر واقعی، غیر طبقاتی، جعلی و معیوب به نفع امپریالیستها و صهیونیستهاست. برای آنها ظالم و مظلوم مفهومی ندارد، ستمگر و ستمدیده بی معناست، فرقی میان متجاوز و قربانی تجاوز نیست. تجاوز وحشیانه و مقاومت عادلانه برای آنها حرف مفت است. آنها نزاع کنونی را میان "مدرنیته" و "سنتگرایی" می دانند. ریشه این نظریات ارتجاعی در نفی واقعیتها، نفی لنینیسم و نفی ماهیت امپریالیسم است. این مدعیان "سناریوهای سفید و سیاه" هر آن لحظه که دست امپریالیستها در حال رو شدن است از راه می رسند و با این تئوری ضد طبقاتی و ارتجاعی همه را به مبارزه علیه "هر دو طرف" فرا می خوانند که البته منظورشان در عمل فقط یک طرف است و به این ترتیب فشار را بر صهیونیسم و امپریالیسم کاهش می دهند. آنها مانع می شوند که طرف ضد امپریالیستی شکل بگیرد و سازمان بیابد، این کار را با تبلیغ ایدئولوژی نامبرده و یا اقدامات پرووکاتوری در اکسیونها برای برهم زدن جبهه واحد انقلابی ضد امپریالیستی صورت می دهند. در عمل این ژینگولوهائی سیاسی هوادار تجاوز به افغانستان، عراق، لبنان، یوگسلاوی، سوریه، کوبا، ونزوئلا و از همه مهمتر به ایران ... می باشند. آنها هرگز خواست خروج بی قید و شرط امپریالیستها از این ممالک را طرح نمی کنند زیرا هوادار اسکان امپریالیستها در این کشورها هستند.

آنها خویش را در پس مبارزه با "اسلام سیاسی" پنهان می کنند. این "اسلام سیاسی" که فعلاً در قالب "حماس" و "حزب الله" و جمهوری اسلامی ایران بروز می کند باید در معرض نابودی قرار گیرد و این عملاً حمایت شرمگینانه از امپریالیسم و صهیونیسم است. آنها برای کتمان این واقعیت که کشور آمریکا امپریالیستی و کشور اسرائیل صهیونیستی است، برای اینکه انظار را از این شعیده بازی منحرف کنند مرتب در بوق بزرگ "اسلام سیاسی" و یا "قطب تروریسم" جهانی می دمند. حال آنکه فقط صهیونیستها و امپریالیستها منشاء تروریسم در جهان هستند و مسلماً با نابودی آنها تروریسم نیز از بین خواهد رفت. عکس آن فقط توهم پروری و عوامفریبی است. جایگزینی علت به جای معلول است. ضد علمی و ضد دیالکتیکی است.

امپریالیستها و صهیونیستها هر جنبش ضد امپریالیستی و هر نهضت مقاومتی را که در جهان بر ضد منافع آنها بپا می خیزد به عنوان جنبش "تروریستی" معرفی کرده و سرکوب می کنند. آنها برای تحقق این سیاست خود، اقدامات جداگانه افراد و عناصر مایوس و سرگردان را دستاویز اجرای یک سیاست حساب شده ارتجاعی و برنامه ریزی شده قرار می دهند و چه بسا خود آنها مسبب چنین اقدامات جداگانه تروریستی و یا مجریان روانی آن هستند.

آنها در عین حال برای توجیه سیاست ارتجاعی خویش در آدمکشی و تجاوز بربرمنشانه، ایدئولوژی حاکم بر رهبری جنبشهای مقاومت را از جمله حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان را که یک ایدئولوژی ارتجاعی است وسیله ای می کنند تا استقرار ایدئولوژی ارتجاعی خویش و سرکوب ملتها و نابودی حقوق آنها را توجیه کنند. بزعم صهیونیستها و امپریالیستها حماس و حزب الله به علت اعتقادات بنیادگرای اسلامی فاقد حق حیات اند حال اگر تعدادشان میلیونها نفر باشند، کشورشان نباید استقلال داشته باشند و آنها حق انتخاب حکومت و تسلط بر سر نوشت خویش را نباید داشته باشند. صهیونیستها و امپریالیستها این حق "طبیعی" را برای خویش قایلند که برای دیگران تعیین تکلیف کنند و راه و روش زندگی را به آنها دیکته نمایند. آنها معلوم نیست از کجا این حق را به خود می دهند که امر ونهی کنند و دنیا را با نظم خود بگردانند. بزعم آنها هر مقاومتی در مقابل دیکته آنها "تروریسم" محض است. البته امپریالیستها ایدئولوژی اسلامی را با تبلیغات عظیم جهانی که راه انداخته اند مرتجعترین ایدئولوژی جلوه می دهند. آنها با این کار زمینه سازی اقدام به هر جنایتی را در افکار عمومی جهان فراهم می نمایند تا این جنایات را در خدمت "ارزشهای" غربی توجیه کنند. حال آنکه یهودیت و مسیحیت اگر بیشتر از اسلام ارتجاعی نباشد کمتر از آن نیستند. ولی همه جا سخن بر سر اسلام است و نه سایر ادیان. علت اساسی آن در این است که در ممالک اسلامی رهبری مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی به علت ضعف نیروهای دموکرات و کمونیستی بدست نیروهای اسلامی افتاده است که از یک سنت چند صد ساله با ریشه های قدرتمند اجتماعی برخوردارند. استراتژی امپریالیستها در چنین شرایطی بهانه مبارزه با "اسلام سیاسی" را می طلبد. و این نه از آن جهت است که اسلام ایدئولوژی ارتجاعی است. از کی تا بحال امپریالیستها و صهیونیستها از ایدئولوژیهای ارتجاعی منزجرند؟ ایدئولوژی خود آنها نیز علیرغم رقص "چاچا" ارتجاعی است و هر جا منافعشان ایجاب کند از ایدئولوژی ارتجاعی مذهب برای پیشبرد مقاصدشان استفاده می کنند. دل امپریالیستها برای آن نمی سوزد که حماس و حزب الله دارای ایدئولوژی ارتجاعی هستند. آنها حتی از این بابت با آینده نگری مسرورند زیرا در این ایدئولوژیها متحد آتی بالقوه خویش را چون در گذشته متبلور می بینند. نگرانی آنها از مواضع سیاسی کنونی این جنبشهاست که با طرح خواستهای که عادلانه است موفق به جلب نظر مردم علیه صهیونیستها و امپریالیستها شده اند. ماهیت این مبارزه مبارزه میان مقاومت جهانی ملتها علیه قدری، دیکته امپریالیستی، سیاست اشغالگری و غارت جهانی و سیاست توسعه طلبی و به اسارت گرفتن ملتهاست. اشتباه است اگر کسی فکر کند چنانچه رهبری این جنبشها در دست کمونیستها بود سیاست ماهوی امپریالیستها و صهیونیستها تغییر می کرد، هرگز! در آن صورت نوع تبلیغات آنها عوض می شد. اسرائیلیهای صهیونیست به تجاوزشان به فلسطین و سرکوب و قتل عام مردم فلسطین ادامه می دادند و سپس به لبنان نیز برای "خلع سلاح" کمونیستها لشکر می کشیدند.

کسی که دنیا را با دیدگاه علمی می نگرد می داند که تضادهای جهان کنونی از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، بطور ناگهانی در عرصه جهان پیدا نشده اند. در قیل از انقلاب ایران نیز این تضادهای اساسی بطور عینی در جهان وجود داشتند و دارند و تا لحظه ای که این تضادها حل نشوند به عمر خود همچنان ادامه می دهند. امپریالیستها و صهیونیستها، طبقه کارگر و بورژوا، خلقهای تحت ستم و نیروهای استعمارگر قبلاً هم در جهان بودند و مبارزه میان این اضداد چهره سیاسی جهان را ترسیم می کرد. در آن دوران کسی از "اسلام سیاسی" سخن نمی گفت. حل هر یک از جهات این تضادها چهره جهان را از اساس تغییر می دهد. جهان را زیر و رو می کند. ولی حل تضاد میان عروس و مادر شوهر اساس جهان کنونی ما را دست نخورده باقی می گذارد. منصور حکمت تفاوت ماهوی این تضادها را نمی فهمد. برای وی همه تضادها تضاد هستند و در یک سطح قرار دارند. از زمان نازل شدن منصور حکمت بیکباره همه تضادهای اساسی عینی جهان حذف شده و به جای آنها "تضاد های اساسی" ذهنی جدیدی که حل آنها تأثیری در روند تحولات اساسی جهان ندارد اختراع شده است. جهان بینی منصور حکمت بیشتر جهان بینی است، کوری و ناپیائنی است. آخر

حل تضاد میان "اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا" و یا "دو قطب تروریسم جهانی" کدامیک از مشکلات اساسی جهان را حل می کند؟ آیا از درجه هاری و توحش امپریالیستها و صهیونیستها کاسته می شود؟ آیا از بهره کشی سرمایه داران از کارگران کاسته می شود و یا خلقهای تحت ستم برای ابد رهائی می یابند؟ روشن است که اینگونه تصویر برداری از جهان معیوب است و واقعیت جهان کنونی را بازتاب نمی دهد و مردم و مبارزان را به دنبال نخود سیاه می فرستد و سرشان را با قاقالی لی "اسلام سیاسی" گرم می کند تا بدنبال حل تضادهای اساسی واقعی جهان کنونی نروند. وقتی کسی تضادهای اساسی جهان کنونی را که بیان خصلت روندها و رویدادهای جهان ما هستند حذف کند ناچاراً در دست اندازهای سیاسی کارش به فاجعه می کشد و ما امروز با این کاریکاتور مسخره روبرو هستیم که در پی "دنیای دیگر"ی بود و حال همدست صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع جهانی است و حتی در تأیید آدمکشی در افغانستان و عراق و لبنان و فردا در ایران دست فاشیستها و آدمخوران را نیز از پشت بسته است.

ما همین منطق را در گفتار جرج بوش می بینیم. جرج واکر بوش در کنفرانس سران 8 کشور که همزمان با تجاوز اسرائیل برگزار شد اعلام کرد: "حال وضعیت روشن می شود که به چه دلیل در خاور نزدیک صلح برقرار نمی شود". به نظر جرج بوش جنگ تجاوزکارانه و بربرمنشانه اسرائیل تنها با هدف استقرار صلح و نابودی عوامل بازدارنده صلح و بحران را در منطقه که بزعم وی "اسلام سیاسی" باشد صورت گرفته بود. بوش جای علت و معلول را با هم عوض می کرد تا مقاومت قهرمانانه مردم لبنان را عامل بحران و جنگ و انمود سازد و نه حضور صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه. از زمانیکه خلق لبنان از حزب اللهی، کمونیست، مسیحی، سنی گرفته تا با حجاب و بی حجاب، پیر و جوان به صورت یکپارچه به مقابله با اسرائیل فاشیست و متجاوز برخاست، جرج واکر بوش خفقان گرفته است و از نیات "صلح آمیز" اسرائیل سخن نمی گوید. جرج بوش در همان سخنرانی هائی که در حمایت از اسرائیل ایراد کرد، حزب الله لبنان، مبارزه مردم در فلسطین و ممالک سوریه و ایران را عوامل فقدان ثبات در منطقه نامید. حال آنکه عقل سالم می گوید که عامل بحران در منطقه کشور مصنوعی صهیونیستی اسرائیل است که خواب راحت را از چشمان مردم منطقه ربوده است و عمرش از حزب الله و حماس و خمینی ده ها سال بیشتر است و لذا نمی تواند معلول بحران باشد.

این خاک پاشیدن به چشم مردم است که انتظار را از سیاست نظم نوین جهانی و خاور میانه بزرگ امپریالیستی منحرف کنیم و نگذاریم که مردم جهان متوجه شوند که نزاع بر سر کنترل منابع انرژی و گلوگاههای مهم گذر نفت و گاز در جهان است و چنین جلوه دهیم که گویا نزاع میان خاخام ها و کشیش ها از یک طرف با ملاها و آخوندها از طرف دیگر است. این سیاست سیاست خاخام ها است که در ایران توسط "حزب کمونیست کارگری ایران" اجراء می شود و در کشتار هزاران مردم بیگناه غیر نظامی لبنان که بربرمنشانه به قتل می رسند چنان هلهله می کنند که صدایش تا تل آویو نیز به گوش می رسد. آنها برای کشور اشغالگر و نژاد پرست و آدمکشی نظیر اسرائیل مدال "مدرنیته" و "دموکرات" تهیه کرده اند و برای این دیو بی شاخ و دم حق حیات قایلند. **حزب ما برای هیچ کشور اشغالگر و آدمکشی حق حیات قایل نیست.** مردم این ممالک باید خود حاکمیت را بدست گیرند و رژیمهای ارتجاعی این کشورها را سرنگون کنند و به اشغال پایان دهند و حق زندگی دیگران را برسمیت بشناسند.

این تازه از نتایج سحر است. مبارزه مردم منطقه علیه امپریالیسم و صهیونیسم گسترش یافته و اوج گرفته است. هواداران "دعوی دو قطب تروریسم" در اثر رشد این تضادها بیشتر در منجلاب بی عملی و بی دورنمائی و مشغولیات فکری و منزه طلبی "انقلابی" فرو می روند و در تناقضات خود و آشی که منصور حکمت برایشان پخته است و به خوردشان می دهد خفه خواهند شد. وضعیت آن بیچاره ها و درمانده های سیاسی را در نظر بگیرید که در فردای تجاوز بربرمنشانه اسرائیل و آمریکا در جلوی دانشگاه آمریکائی بیروت جمع شوند و با نعره های "انقلابی" بگویند "ته به اسرائیل، نه به آمریکا، نه به حزب الله، نه به فلسطین، مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم"!! روشن است که چنین شعارهائی بدون تفسیر است. روشن است که رژیم جمهوری اسلامی خودش حاضر است شعار این "انقلابیون" را بنام خود آنها پخش کند.

بر گرفته از توفان شماره 82 دی ماه 1385 ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org